



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

پنجشنبه ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۲

استقلال - خیلواکی

(به مناسبت هفته جنایتکاران جنگی)

جمیل - کندهار

## " احمدشاه مسعود در بدبختی های افغانستان سهمیم بوده!

واضح و روشن است که شهروندان (باشندگان) کابل، تاریخ خونین و پرمخافتی را در جریان جنگهای تنظیمهای مجاهدین (۱۳۷۵-۱۳۷۱ خورشیدی) سپری کرده اند، در این میان قتل عام در افشارکابل مورخ ۲۱ و ۲۲ ماه دلوسال ۱۳۷۱ یکی از غمبارترین و دهشتناکترین آنهاست. در افشار کشتار انسانهای بیگناه و فجایع انجام شده تا سرحد «ژنوساید» نسل کشی انجامیده است. با دنبال نمودن جریان عملیات محاروبی و تهاجم بر افشار می توان به بخشی از جنایاتی که در آنجا به وقوع پیوسته پی برد، ابعاد قساوت و بی رحمی چنان گسترده است که خواندن و نوشتن هر واقعه آن، انسان را به وحشت می اندازد. دیده درایی و بی حیایی هم حدودی دارد. جنایت پیشه گان و طنفرش (با هر تحول در کشور حاضرند بخاطر مشقت پول وارد معامله های رنگارنگی گردند).. اگر از اینان (دنباله روان مسعود) سوال شود که - لطفاً صادقانه اعتراف نمائید، طی چهارده سال که جنگ خونین در کشور ادامه داشت و به عقیده شما مسعود با پاکستان هیچگونه تعلقاتی نداشت، پس جبهات پنجشیر و بدخشان از کدام طریق اکمال و سلاح های مرگباری چون: سکر، کلستر، بیلوپایپ، سنتگر، ماین های ضد پرسونل و ضد وسایل از کجا و از کدام طریق اکمال میگردید؟ طی غلامی این معامله گران تعداد زیادی از شخصیت های ملی و دیموکرات در پاکستان به وسیله آی.اس.آی به شهادت رسیدند که حتا آب از آب تکان نخورد، اگر مسعود وابستگی و سر و سر هائی نمیداشت آیا سازمان جهنمی آی.اس.آی نمی توانست با وی تصفیه حساب نماید؟. اگر جبهات پنجشیر تعلقات خاصی با دستگاه استخبارات پاکستان نمیداشت آیا میتوانست یک مرمی و یا یک دالر از پاکستان و امریکا که سازمان سیاه در پشت در خدمت شبکه های جاسوسی پاکستان قرار داشتند، دریافت نماید

و یا ده ها کیلو زمررد و لاجورد از مال ملت یغما گردید، به پاکستان رفته و از آنطریق در بازارهای غرب انتقال می یافت ؟ آیا یونس قانونی منحیث نماینده سیاسی و خاص احمد شاه مسعود در آی.اس.آی معرفی نگردیده بود ؟ و مالک دم دستگاه در پشاور نبود؟ و جدا از تنظیم ها فعالیت نداشت ؟. آیا سلاح و مهمات مسعود بصورت خاص و فوق العاده بسته بندی و اکمال نمیگردید ؟ آیا مسعود در سال ۱۹۹۹ به دعوت ادارات خاص پاکستان به آنجا نرفت ؟ مگر شورای مشترک قوماندان در توپخانه به هدایت و رهنمود استخبارات پاکستان که جلال الدین حقانی به صفت رئیس شورا و مسعود بحیث معاون تعیین گردیدند، تدویر نیافت ؟. آیا قسمتی از اکمالات جبهات پنجشیر از طریق پشاور و از کانال استخبارات پاکستان صورت نمیگرفت ؟. آیا آتش بسی که در سال ۱۳۷۱ که منجر به توافقنامه ای بین احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار در حربی پوهنتون گردید، به هدایت و تقاضای جنرال حمید گل رئیس قبلی استخبارات پاکستان و اعجاز الحق فرزند ضیاالحق و ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی نبود؟

این بنیادگرایان بی فرهنگ بمجرد داخل شدن در شهر کابل چه جرم و جنایت را مرتکب نشدند و کابل را به ویرانه و شهر را به شهر ارواح و مردم را قتل عام نمودند. محمود مستیری نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان در مورد حکومت تطیمی چنین میگفت: آقای محمود مستیری از قول جنرال دوستم میگوید: یک هیئت فدراسیون روسیه اخیراً با جنرال دوستم ملاقات کرده به وی توصیه مینماید که او با جنرال مسعود اتحادی را تأسیس نماید. محمود مستیری میگوید: در حال حاضر با وجود ادعای بلند بالای برهان الدین ربانی و جنرال احمد شاه مسعود حکومت کنونی واقعاً یک حکومت نیست. هیچ اساس قانونی ندارد و منجمله پنج شهر عمده افغانستان (کابل، مزار شریف، قندهار، هرات و جلال آباد) دو شهر (کابل و هرات) و از تقریباً سی و دو ولایت افغانستان هشت ولایت آنرا تحت کنترل دارد. واقعیت اصلی در این است که آنهایی که در کابل ادعا مینمایند که حکومت اند، در حالیکه قسمت اعظم کشور خارج از اداره شان قرار دارد و جمیع گروههای قومی به استثنای تاجیک ها فی الواقع تمثیل نگردیده اند، دولت را مزیداً کم اهمیت میسازد. (فشرده ای از بیانیه محمود مستیری در استکهمل جریده امید شماره ۱۶۵ صفحه ۷ مورخ ۱۹ جون ۱۹۹۵) (فیلکس ارماکورا) نماینده سازمان عفو بین المللی، بعد از بازدید از کابل، در آن زمان گفت:... در کابل وضع حقوق بشر ناگوار تر از سابق و چور و چپاول و قتل های فردی و دسته جمعی وجود دارد، و راکت ها بطور مسلسل اصابت می کند و هم آب و برق و قانون وجود ندارد. صرف در جلال آباد و مزار شریف وضع نسبتاً بهتر است و در متباقی مناطق افغانستان قضاوت در مورد جرایم به اساس شریعت

اسلامی از جانب خود قوماندانان محلات و مناطق صورت می گیرد. (از گزارش فیلکس ارماکورا به سازمان ملل متحد). روزنامه شهادت ارگان نشراتی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار صدراعظم دولت مسعود - ربانی در مقاله تحلیلی خویش در رابطه به چاپ بانکوتها چنین مینویسد: حکومت های سابق (حکومت، تره کی، کارمل و داکتر نجیب الله) تا آخر زمامداری شان مجموعاً مبلغ «یکصد و شصت ملیارد افغانی» چاپ و عرضه کرده اند، ولی حکومت ربانی و مسعود در مدت بیست ماه «پنج هزار ملیارد افغانی» طبع و عرضه کرده است و این بانکوتهای بدون پشتوانه به امر ربانی و مسعود که در پرزه ها صادر میشد توزیع میگردد. از اینجاست که خرید و فروش مناطق در بدل پول آغاز شد و نشر پولهای بدون پشتوانه در فدراسیون روسیه انتقاد های زیادی را نسبت به رژیم وارد ساخت. (روزنامه شهادت شماره ۱۲۳ دلو سال ۱۳۷۳) جنگ سوم بین قوای مسعود و سیاف از یکطرف و حزب وحدت عبدالعلی مزاری از طرف دیگر، که این جنگ به نام فاجعه افشار نیز یاد میگردد، این جنگ از گردنه باغ بالا آغاز و انسنتیوت علوم اجتماعی، اکادمی خارندوی، پولیتخنیک و مرکز تعلیمی وزارت امنیت دولتی از حزب وحدت بدست اتحاد سیاف و شورای نظار مسعود قرار گرفت. بدترین جنایت ها صورت گرفت، افراد غریب و بیچاره هزاره جوقه جوقه تیرباران و اعدام گردیدند، به ناموس آنان تجاوز گردید، تعدادی از زنان هزاره از طرف جنگجویان جانب مقابل به جاهای نامعلوم انتقال داده شده و در منطقه افشار و خوشحال خان به زنان و دختران در مقابل چشم شوهر، پدر و برادرش تجاوز صورت گرفت، اموال و دارایی آنان به تاراج رفت... مسعود و سیاف چنان جنایت آفریدند که قلم از تحریر آن عاجز است». (اقتباس از اثر جناب جنرال سید عبدالقدوس «سید»). احمد شاه مسعود در بدبختی های افغانستان سهیم است، در جریان جنگ های داخلی سالیان ۱۹۹۲-۱۹۹۶، مدتی وزیر دفاع ربانی شد و دود از دماغ مردم درآورد. وی یکی از مسئولین تباهی ها و خیانت های بیشماری در کشور است. بر علاوه کشتار مردم بیگناه کابل و ویرانی این شهر، مزدوران شورای نظار همراه با حیوان صفتان سیاف، زن و مرد و طفل اهل تشییع افشار را از تیغ کشیدند و مرتکب بی ناموسی های غیر قابل بیان گردیدند. قانونی مانند سائر عمال شورای نظار از مدت ها قبل در خدمت اجانب بوده و از ارتباطات احمد شاه مسعود با روسیه، ایران، هند و اخیراً امریکا مستفید شده است. مؤلف کتاب الاشه شکن در صفحه ۶۳ کتاب خود در مورد احمد شاه مسعود می نویسد: «او همچنان در قاچاق مواد مخدره شرکت کرده بود. در اوقات مختلف از روس ها، ایرانی ها، هندی ها و امریکائیان پول بدست میآورد.» قابل یادآوری است که احمد شاه مسعود، ربانی و سائر همکیشان شان در دهه ۱۹۷۰

میلادی از آی اس آی پاکستان هم پول میگرفتند و در افغانستان دست به تخریب میزدند. در حقیقت و ظنفروشی و خیانت به کشور برای این گروه ضد ملی به يك فرهنگ مقدس مبدل گشته و برای شان غرور آفریده است. زمانیکه امریکا بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تصمیم به سقوط نظام طالب گرفت، ائتلاف شمال بالاخص جناح شورای نظار غرض غصب قدرت خود را به این کشور (امریکا) فروخت، اما تعلقات قبلی این گروه با روسیه، ایران و هند نیز تا اکنون پا بر جا مانده است. خوشا بحال عمال شورای نظار که از حمایت همه قدرت های اجنبی دخیل در قضیه افغانستان بشمول پاکستان برخوردار بوده اند. استعداد و توانائی شان در خوش نگهداشتن قدرت های بیگانه محیرالعقول است. زمانیکه اسناد محرم به بیرون درز میکند چرا دلشاد نباشیم که متجاوزین در همکاری با جنایت پیشگان داخلی چه پلانهای خصمانه را دنبال میکنند، زنان، مردان، کودکان پیر و جوان به بی رحمی کشته شده، آنهائیکه از فاجعه افشار جان به سلامت برده اند، با زخم های عمیق روحی و روانی با دشواری، اکنون به زندگی ادامه میدهند. آنچه در جریان تهاجم به افشار اتفاق افتاده بسیار گسترده و پهناورتر از خود جنگ و قلمرو آن است، در اینجا سران و فرماندهان جنگ با استفاده ابزاری از دین و مذهب و برانگیختن عصبیت های مذهبی و قومی بخاطر حفظ جلال و جبروت شان، دست به قتل عام زده اند. با خدعه و عوامفریبی تسنن را در برابر تشیع، پشتون و تاجیک را در برابر هزاره به انتقام کشی های خونین واداشته اند. دامنه کشتار جمعی، تجاوز بر زنان، چور و چپاول، گروگانگیری، اسارت و عملکردهای وحشیانه بسیار فراتر از شکنجه های قرون وسطایی کشیده شده است. اوضاع نظامی در شهر کابل پیش از فاجعه افشار به گونه گسترده پیچیده و مبهم بود. جنگها میان تنظیمهای مجاهدین قبل از همه از سوی حکومت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود، در دو جبهه در جنوب با حزب اسلامی تحت رهبری گلبدین حکمتیار و در غرب کابل با حزب وحدت اسلامی تحت رهبری عبدالعلی مزاری، به گونه فرسایشی و متناوب از تداوم برخوردار بود. مصیبت جنگ آغاز شده عظمت طلبی توسط تنظیمهای مجاهدین و ملیشه های شمال، تراژیدی های کم نظیری آفریده بود، هیولای جنگ، مصیبت فقر را با خود آورده بود، دو مصیبت جانگداز یکجا با هم هجوم آورده، گلوی شهروندان کابل را که اسیر میدانهای جنگ گردیده بودند به سختی می فشرد. ناداری، بیکاری، مرض، بی دوائی، بی نانی، بی آبی، بی برقی بیداد میکرد، تمام ساختارهای خدمات اجتماعی، صحتی، ترانسپورتی، فرهنگی، کلتوری فلج گردیده بود. در تداوم جنگهای مجاهدین قسمت های از شهر زیر آوار های خاک و خاکستر مدفون گردیده، خانه ها و ملکیت های شخصی و دولتی ویران گردیده، دارایی های شخصی

وملی به وسیله جناح های جنگ غارت و چپاول گردیده بود. استبداد، زورگویی، زورگیری، تجاوز به حریم خانواده ها، گروگانگیری، ترور، بدبینی های قومی و مذهبی به فرهنگ حاکم جنگسازی مبدل شده بود. انزجار و درجه نفرت مردم علیه جنگ و جنگسالاران شدت یافته، مردم به چشم و سر می دیدند که در جریان جنگهای میان گروهی تنظیم های مجاهدین انسانهای بیگناه کشته و ترور می شوند، شهرکابل با تمام داشته های تاریخی، فرهنگی و اقتصادی آن در نابودی و ویرانی قطعی قرار گرفته است. با تداوم جنگهای فرسایشی میان حکومت ربانی، با حزب اسلامی حکمتیار که در چهارآسیاب داخل موضع بود و کرسی صدارت هم در آنزمان از آن او بود، انتقامجویی های خونین به منظور از بین بردن یکدیگر در میان شان شدت بیشتر یافته بود، هردو جناح با قویترین آتشبارها، اسلحه توپچی، راکتی و بمباردمان هوایی که استفاده از آن تنها منحصر در دست احمدشاه مسعود بود، یکدیگر را می کوبیدند، قربانیان اصلی این جنگها، شهروندان کابل بودند، که بدون تعلق جنگی و جناحی کشته می شدند. احمدشاه مسعود که در ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی به کمک مستقیم ملیشه های شمال در کابل قدرت را بدست آورده بود، ستراتیژی اصلی او را سرکوب حریف اصلی اش حزب اسلامی و بیرون رفتن او از کابل و تصاحب قدرت به گونه انحصاری برای گروه خود تشکیل میداد، اما حال تداوم جنگهای خونبار و ویرانگر پوچی ستراتیژی پیروزی از طریق نظامی را اثبات کرده و جنگهای مداوم و فرسایشی با تلفات غم انگیز آن هردو جناح را بی رمق گردانیده بود. اما این روند و گذشت نه ماه جنگ، مناسبات دوستانه میان احمدشاه مسعود که کرسی وزارت دفاع را در حکومت برهان الدین ربانی بدست داشت با عبدالرب رسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی که ریشه در قرابت های فکری و اندیشه ای و وابستگی های مشابه آنها به محافل بنیاد گرایی عربی داشت، بیش از پیش تحکیم و برقرار گردیده است. فرماندهی عمومی حزب وحدت اسلامی را شخص عبدالعلی مزاری و شورای رهبری آن و مشاور ارشد نظامی، سید یزدان پناه، هاشمی که از قرارگاه عمومی در عملیات انستیتوت علوم اجتماعی جوار افشارموقعیت داشت به عهده داشتند. قطعات و جزوتام ها و فرماندهان شرکت داشته حزب وحدت عبارت اند از: قطعات و جزوتام های مربوط فرقه ۹۵ تحت قومانده علی اکبر قاسمی که در ساحة اطراف پولیتخنیک جا بجا بود. جزوتام های فرقه ۰۹۶ تحت قومانده حاجی امین قطعات مربوط فرقه ۰۹۷ تحت قومانده ابوذر جزوتام های دارای اسلحه ثقیل تحت فرمان سخی خان بر علاوه سید علی علمی منشی، عیدی محمد، ابراهیمی (خادم حسین، اخلاص جاغوری، جان محمد ترکمنی، عباس جعفری) نیز سهم داشتند. شرح عملیات تهاجمی بر افشار:

الف - در مرحله احضارات: تدابیر و اقدامات زیر صورت پذیرفت: - تمام قطعات و جزوات های شرکت داشته در عملیات افشار، دو روز قبل از سوی احمدشاه مسعود به حال احضارات محاربوی درآورده شده، از لحاظ تخنیک محاربوی، اسلحه، مهمات و پرسونل اکمال گردیدند. - مواضع آتشی مربوط احمدشاه مسعود در چکار آسمایی، تپه های علی آباد و امتداد آن تا بلندی های مشرف به سیلو و کارته مامورین، بر علاوه اکمالات قبلی، مجدداً به وسیله توپ های بی ام ۲۱، بی ام ۱۴ و Zeo ۲۳ و Zeo ۲۱ و توپهای ۷۶ و ۵۷ م م و ماشیندارهای ثقیل با انبوه مهمات تقویه و تحکیم یافتند. این مواضع آتشی در چکار آسمایی که عظیم ترین زراد خانه آتشی را در خود داشت وظیفه آن در جریان عملیات این بود که در ساحه غرب کابل، به ویژه (بخصوص) مناطق هزاره نشین قرارگاه حزب وحدت، مناطق افشار، اطراف سیلو، خوشحال مینه، کوه سنگی، کارته سخی، کارته های ۳ و ۴، مهتاب قلعه و دشت برچی را تحت ضربات آتش قرار داده، هر جنبنده ای را نابود کند. در این مرحله تدابیر تبلیغاتی به منظور تقویت روحیه و مورال مجاهدین شرکت داشته در عملیات و عمدتاً با تشدید مرزبندی های قومی و مذهبی تسنن و تشیع و همچنان اقدامات به منظور تضعیف روحیه و مورال پرسونل حزب وحدت، با پخش افواها ترس آور اتخاذ و عملی گردیده بود. - مساعی کشفی و استخبارات جهت تثبیت کوردینات های، مواضعی احضار شده، مواضع تانکها، محلات مقاومت، محلات تجمع در عقب جبهه جهت وارد آوردن ضربات هوایی بر آنها صورت گرفته بود.

ب- تشریک مساعی و تدابیر همآهنگ کننده در تهاجم افشار: احمدشاه مسعود فرمانده عمومی تهاجم بر افشار، اقدامات و تدابیر همآهنگ کننده را جهت تشریک مساعی قوتهای شرکت داشته در عملیات اتخاذ و عملی کرد، بدین منظور: - دو روز قبل از شروع عملیات تهاجمی، همایش (جلسه) رهنمودی را در (بادام باغ) با جمع فرماندهان ارشد مربوط خود به شمول فرماندهان اتحاد اسلامی مربوط سیاف (حاجی شیر علم و زلمی توفان) و فرمانده سید حسین انوری مربوط (حرکت اسلامی) نیز در آن شرکت داشت، دایر کرد. و طی آن برنامه عملیات را در مراحل مختلف توضیح نموده، اقدامات و مساعی قاطعانه همه را در راه پیروزی و سرکوب قطعی حزب وحدت مطالبه کرد. - همایش دیگر در این راستا تحت رهبری شخص «مسعود» شب قبل از تهاجم به افشار در قرارگاه اش در کارته پروان، جائیکه که او از آنجا عملیات تهاجمی را سوق و اداره میکرد، و مرکز فعالیت های ویژه استخباراتی بود با شرکت تمام اعضای رهبری و فرماندهان مربوط خود که در عملیات شرکت داشتند، برگزار کرد. مسعود در این همایش با توضیح اهداف سیاسی و نظامی عملیات در باره وضع، احضارات محاربوی، تعداد پرسونل، سلاح و وسایط، خطوط تدافعی، محلات مقاومت،

ریزرف های حزب وحدت معلومات ارائه داده، مساعی قاطعانه فرماندهان مربوط را در شکست حزب وحدت، اشغال قرارگاه سیاسی و نظامی، او و راندن او از غرب کابل و افشار طلب کرد. همایش های مشابه از سوی عبدالرسول «سیاف» در شب عملیات تهاجمی به افشار با فرماندهان مربوطه اش که در عملیات روز اول، و روز دوم شرکت داشتند برگزار گردید، او فرماندهان خود را جهت سرکوب کامل حزب وحدت، و راندن هزاره ها از غرب کابل و تصرف مناطق تحت تسلط آنها بسیج کرد. سربریده سخن ندارد، هزاره خوب هزاره مرده است، رؤوس خشن ترین و تکاندنده ترین شعارها و عملکرد های بود که به وسیله فرماندهان او در افشار عملی شد. که بدون هدایت «سیاف» جامعه عمل نمی پوشید. شام فاجعه سررسید:

روز ۲۰ دلو ۱۳۷۱ خورشیدی هنوز نبرد روشنی و تاریکی به پایان نرسیده بود، اما جبهه نور لحظه به لحظه ضعیف تر و کوتاه تر می شد. اهریمن تاریکی برخاسته از عقب سنگرکوه های مغرب ضربه های بیشتری بر پیکر بی رمق نور و روشنی فرود می آورد، غرب شهر از افشارتا قرغه از خوشحال خان مینه تا پغمان را در تاریکی مبهمی فرو می برد. با نزدیک شدن تاریکی حجم خطر نیز بیشتر می گردید، تاریکی حکم پاسدارمرگ را داشت، اجرام و صورت های فلکی از آن بالا ستیغ پر برف کوه ها، بلندیها و شهر فررفته در سیاهی زیر شلاق سرمای زمستان، کوچه های یخ زده و به ماتم کشیده به وسیله ابوالهول جنگ را به بی توجهی نظاره میکرد. در روزگاری، مدتها قبل از جنگ افشار، ساحه گردنه باغ بالا، سرک هوتل انترکانتیننتال و برعکس آن تا کارته مامورین به خط فاصل میان جناح های جنگ مبدل شده بود، در هردو سوی خط جبهه هیولای جنگ زانو زده با وسوسه های رعب انگیز، جنگسالاران را که قصد کشتن، نابودی و ویرانگری را داشتند به بازی گرفته بود. اوایل شام آرامش خلسه آوری در جبهات جنگ حکم فرما شده بود، اما جناح های جنگ از طریق شبکه های استخباراتی خود میدانستند که فردا نبرد سخت و کلانی در پیش رو دارند، از اینرو با شروع تاریکی هردو جناح با آرایش نیروها، جابجایی آتشبارها، تخنیک محاربوی در خطوط مقدم جبهه به نبرد آماده می شدند، در آن ساعات شروع تاریکی صدای غرش تانکها، زرهپوش ها، وسایط ثقیل با شکافتن سقف هوا غوغای پرهیبتی برپا کرده و نسبت به همه صدا ها واضح تر شنیده میشد.

**آتشباری قبل از تهاجم:** شب ۲۱ دلو یکی از خونبارترین، فاجعه بارترین شب های جنگ کابل فرا رسیده بود، دستگاه جهمی جنگ این بار بسیار قهارتر از گذشته ها به کار افتیده بود. در محاربات معاصر در جنگهای منظم، در اراضی در دشت و صحرا، متداول است که قبل از آغاز

تهاجم بر مواضع دشمن، ضربات آتشی به نام آتش احضارات برای مدت یک الی دو ساعت با استفاده از تمام انواع آتش های اسلحهٔ ثقیل و قوای هوایی صورت می گیرد و مواضع دشمن به شدت کوبیده می شود، تازمینه برای تهاجم مهیا گردد. اما در اینجا طول شب به مدت آتش احضارات جهت کوبیدن یک ساحهٔ شهر، خانه و کاشانهٔ دهها هزار انسان اختصاص یافته بود. قطعات تحت امر احمدشاه مسعود، و عبدالرب رسول سیاف از اوایل شب ۲۱ دلو با تمام قدرت با استفاده از انواع توپ ها، تانک ها، هاوانها، ماشیندارهای ثقیل بر افشار گلوله ریختند، توپچی ۲۱، BM، توپ ها و ماشیندارها در تیغه های آسمایی، بلندیهایی تپهٔ کارتهٔ مامورین مشرف به سیلو، و، مناطق افشار را از سرشب تا سحر کوبیدند. جزوتام های آتشی اتحاد اسلامی تحت امر سیاف که در مناطق کمپنی و باغ داود جابجا بودند، فرقهٔ قرغه مربوط جمعیت اسلامی که برای تهاجم به افشار در مواضع انتظار بسر میبردند با تمام قوت آتشی در درازای شب به افشار و حوالی آن سیلی از آتش و خمپاره باریدند. یکی از باشنده های باغ بالا به اسم آقای « شریف عطایی» که در آتشباری های آن شب در منزل اش بود، خاطر آتش را به نگارنده چنین بیان کرد: « شب قبل از جنگ افشار، که یکی از هولناکترین شبهای جنگ کابل بود، منطقهٔ افشار و خوشحال خان، اطراف کوه آسمایی در جهنم آتش ها و انفلاق ها گیر افتاده بود. منطقهٔ افشار از سه استقامت تحت ضربات آتش قرار گرفته. آتش های که از بام آسمایی از مواضع مجاهدین «مسعود» رها می شد با آتش های که از سوی کمپنی از مواضع مجاهدین «سیاف»، و از قرغه به سوی افشار می آمد، درهم می آمیخت. افشار به نقطهٔ تقاطع آتش ها، انفجارها بدل شده بود، آنجا را در تلاطم آتش سوزی ها و انفلاق ها فرو برده بود. ما از پنجرهٔ منزل خود که چشم انداز وسیعی دارد می دیدیم که گلوله های شب تاب مانند شهاب گریزانی به سوی افشار ره می گشودند. ابتدا یک شعلهٔ فروزنده، متعاقباً صدای انفجار در منطقه می پیچید و صاعقه وار منطقه را روشن می کرد. موج آتش های که از بام آسمایی رها میشد، و افشار را هدف قرار میداد، نیرومند تر از همه بود. از اینرو شدت فیرها، خانه ها مانند بید در وزش باد می لرزید. از پرتو رنگارنگ آتش و انفجار، افشار در تاریکی شب، مانند روز روشن دیده میشد. در آنشب همزمان قوتهای توپچی و راکتی حزب وحدت اسلامی نیز به صدا درآمده بودند، بر بلندیهای آسمایی، باغ بالا، ساحهٔ کمپنی و قرغه پیهم آتش می باریدند، ما خطوط روشن و متقاطع آتش ها را در بالای سر خود می دیدیم که در رفت و آمد بودند، در واقع ما در زیر یک پل عریض آتشین قرار گرفته بودیم. آتشباری های هر دو جناح جنگ که در تاریکی های شب بدون اساسات نشانگیری به وسیلهٔ افراد عجمی فیر میگردید، اکثراً به خانه و کاشانهٔ مردم نگون بخت در افشار، و کمر بند کوه آسمایی اصابت می کرد، موجب قتل



و کشتار گسترده ساکنان میگردید». ضربات آتش احضارات در طول شب از چکاد آسمایی، از کمپنی پغمان، از قرغه به افشار طوری سازمان داده شده بود، که شکل حمله های بی امان پی در پی، مواضع و محلات طرف مقابل را که اکثراً در محلات مسکونی جابجا بودند به گونه ای بکوبد که زنده جانی باقی نگذارد، تا تهاجم فردا بدون مقاومت به نتیجه برسد. از همینرو ساکنان افشار که زیر ضربات آتش ها قرار گرفته بودند، در گرداب خون، مرگ و تباهی فرورفته بودند. پژوهش های این مرحله جنگ نشان میدهد، قتل عام شهروندان در افشار در همین شب آغاز گردیده، افشار به میدان جنگ تبهارانه و کشتار وحشیانه مبدل گردیده بود، بسیاری از اصابت مستقیم آتش های اسلحه ثقیل، مرمی های توپچی، راکت، ماشیندار های ثقیل به خانه های شان و شمار دیگر در اثر سقوط و فروریختن سقف خانه ها جان باختند و زیر خروارها خاک و سنگ مدفون گردیدند. جنگسالاران که در هر دو سو که فرمان مائین کشتار را بدست داشتند، آخرین محصولات دانایی بنیادگرایی خود را در جنگ افشار به کار گرفته بودند، با سرکوب خونین شهروندان بیگناه که منبع اصلی آن انتقامجویی های مذهبی و قومی و عظمت طلبی بود دست به کشتار بزنند. فاجعه قتل عام در افشار در آن شب و روز حادثه ای نیست که بتوان آنرا به سادگی توضیح داد، این فاجعه را می توان زنجیری بی پایان خیانت و انتقامجویی و قدرت طلبی های نامشروع تصور کرد، فاجعه افشار عروج جباریت، توفان خونریزی و آدمکشی بود. تقریباً هیچ خانه ای نمانده بود که سقف آنرا گلوله ثقیل نشکافته باشد، فرار از آن جهنم آتش، در آن ظلمت شب و سردی هوا که مانند بیداد جنگ خونخوار گردیده بود، کار ساده ای نبود، از اینرو همه در خانه های خود، تن به تقدیر سپرده باقی مانده بودند، خانه ها بدون تهاجمی به شدید ترین تلفات انسانی مواجه گردیده بود. افشار در آن شب به میدان کربلا تبدیل شده بود و یزید زمان آنرا در گرداب خون و آتش فرو برده بود، گویی چرخ هم از آن بالا با نظاره محشر جنگ با خون کشته شدگان می چرخید و سیراب نمی شد.

تهاجم بر افشار آغاز می شود: به طلوع بامدادی ساعتی نمانده بود، و آخرین ستارگان در بستر آبی و سرد فلک محو می شدند، و موج سپیده برخاسته از مشرق دریای آسمان را از تاریکی می شست. تهاجم بر افشار ساعت پنج صبح مورخ ۲۱ دلو سال ۱۳۷۱ خورشیدی به امر فرمانده کل، **احمدشاه مسعود** از سه استقامت آغاز گردید:

**1 - از استقامت بادام باغ:** قطعات و جزواتم های جابجا شده در خط مبدأ تهاجم که حدود پنجصد نفر تخمین زده می شدند تحت امر انوردنگر از بادام باغ دست به تهاجم زده، پیشروی را به سوی ارتفاعات تپه های رادار که در شمال افشار، حاکم بر منطقه موقعیت دارد و در بخشهای آن قوت

های حزب وحدت داخل موضع بودند، ادامه دادند. مواضع حزب وحدت در آن بلندیها دستخوش آشفته‌گی و ورشکستگی گردیده، و گزارشات دوباره خرید آنها از سوی استخبارات (ربانی و مسعود) به وسیله فهیم قسیم نیز داده شده است. علی‌توسلی غزنوی ضمن توضیح نمیرخ حوادث آنروز، از خیانت یکی از فرماندهان حزب وحدت به نام فرمانده «صداقت» گزارش داده است.

**2 - از استقامت سرک عمومی کارته پروان به افشار: نیروهای شورای نظار «جمعیت اسلامی»** که در مناطق کارته پروان و باغ بالا، تپه هونل انترکانتننتل که در مواضع مبدأ تهاجم جابجا گردیده بودند، از طریق سرک عمومی با تانک‌ها و وسایط رزهی به استقامت قرارگاه حزب وحدت که در عمارت انستیتوت علوم اجتماعی در ساحه افشار موقعیت داشت به تهاجم پرداختند.

**3 - از استقامت غرب و خوشحال مینه: قوت‌های اتحاد اسلامی تحت رهبری سیاف و فرقه مقیم قرغه** تحت قومانده، فرمانده باز محمد احمدی با وسایط زره‌دار دست به تهاجم زده به سوی افشار تاختند. تهاجم قوت‌های «مسعود» در هر سه استقامت به وسیله آتش تانک‌ها، توپچی، راکت‌اندازها، به ویژه از بام آسمایی و فرقه قرغه حمایه گردیده، قرارگاه حزب وحدت، و در مجموع مناطق هزاره نشین شهر به منظور جلوگیری از تجمع و تقرب قوت‌های تازه نفس و احتیاط به خط مقدم جهه حزب وحدت، دوامدار کوبیده می‌شد. حزب وحدت نیز در همه استقامت‌ها به دفاع برخاسته بود، توپچی و تانک‌ها و اسلحه‌تقیل آن در چند استقامت، به فعالیت پرداخته، مناطق باغ بالا، کوه آسمایی، قرغه، کپمنی را به شدت تحت ضربه قرار میداد. موج آتش‌ها، صدای پیهم‌فیرها، غرش تانک‌ها، انفلاق‌ها منطقه را در جهنم سوزانی فرو برده، فضا انباشته از بوی باروت و سوختگی بود. چند ساعت اول جنگ با پیشرفت‌ها، مقاومت‌ها و عقب‌نشینی‌های وقفه‌ای و لحظه‌ای هر دو جناح جنگ همراه بود. در این حال در اولین یورش‌ها، مواضع دفاعی حزب وحدت در تپه‌های رادار ممتد در شمال افشار به وسیله نیروهای مهاجم از بادام باغ در هم شکست و به تصرف نیروهای مهاجم احمدشاه مسعود درآمد. سقوط تپه رادار که در اثر یک توطئه و خیانت صورت گرفت، چون ضربت خنجر بود که بر قلب حزب وحدت فرود آمد، و از آن ضربت قدر است نکرد. سقوط تپه رادار که دارای موقعیت ستراتیژیک بود در واقع جهه جدیدی دیگری را با قویترین آتشبارها بر علیه حزب وحدت گشود. متعاقباً شدت آتشبارها از آنجا بر مواضع و قرارگاه حزب وحدت، شگاف عمیقی را در سیستم تدافعی حزب وحدت باز کرد و باعث سرعت تهاجم قوت‌های مسعود در سرک عمومی گردید. از آن به بعد شدت جنگ‌ها به اطراف پولیتخنیک در سرک عمومی، سه راهی کارته مامورین کشانده شده بود، افراد مهاجم با تانک‌های شان در مسیر جاده عمومی، گام به گام زیر تأثیر آتش‌های حزب وحدت به ویژه آتش راکت

اندازها که از عقب هر دیوار و موضع فیرمیگردید، به پیش می رفتند. حزب وحدت دریک تلاش خود بعد از سقوط تپهٔ رادار، به سوق ریزرف های خود به جبههٔ نبرد پرداخت. حوالی ساعت هفت صبح، حدود یکصد نفر داوطلب را با وسایط زرهی تحت فرماندهی تورن «قیس» به خط جبهه وارد کرده و شامل صف محاربه کرد. در چاشتگاه روز ۲۱ دلو سال ۱۳۷۱ خورشیدی دراطراف پوالتخنیک انستیتوت علوم اجتماعی، قرارگاه حزب وحدت جنگهای شدیدی درگرفته بود، مجاهدین حزب وحدت با تمام قوت سعی می نمودند که قوتهای مهاجم مجاهدین شورای نظار را درسرك عمومی و سه راهی کارتهٔ مامورین متوقف نموده به آنها تلفات و ضایعات وارد آورده، آنها را به عقب نشینی وادار نموده، زمان را جهت داخل نمودن قوتهای ریزرف و تازه نفس که ازکوتهٔ سنگی درحال تقرب به جبههٔ جنگ بود کمایی نماید. اما مجاهدین مسعود، به اطراف پلتنخیک و انستیتوت علوم اجتماعی (قرارگاه حزب وحدت) رخنه نموده و خواسته بودند، حلقهٔ محاصره را به دورا دورقرارگاه حزب وحدت تنگترنموده ازعقب نشینی رهبری حزب وحدت جلوگیری به عمل آورند. همزمان دراستقامت غرب افشار میان مجاهدین اتحاد اسلامی، تحت رهبری سیاف و قوای قرغه تحت قومانده، فرمانده احمدی با مجاهدین حزب وحدت که درعمارت های پرورشگاه وطن، مرکزتعلیمی امنیت دولتی و غرب افشارجابجا بودند نبردهای شدیدی درگرفته بود، دراین حال مقاومت های سرسختانهٔ حزب وحدت باعث توقف هجوم های اتحاد اسلامی گردید، تانک ها ووسایط زرهی اتحاد اسلامی برای آنکه شکار راکت اندازهای حزب وحدت نگردند درعقب بلاکهای رهائشی قرغه و دیوارها درغرب خوشحال خان داخل موضع گردیده به آتش باری ادامه میدادند. دراین گیرودار جنگی، علی الرغم آنکه حزب وحدت ازمدتها قبل درآنجا حضورداشته و صف جنگی آراسته، و نیروهای زیادی را درآنجا تمرکز داده بود، به آنها مجاهدین حزب وحدت به زودی بی نفس گردیده، لاک ها و دیوارهای دفاعی آن درجوارقرارگاهش «انستیتوت علوم اجتماعی» درهم شکست، و قبل ازنفوذ مجاهدین مسعود به داخل قرارگاه، عبدالعلی مزاری و افراد ارشد رهبری حزب وحدت حوالی ساعت های یک بعد ازظهربا پای پیاده ازآنجا موفق به فرارگردیده، به سوی خوشحال مینه عقب نشستند، مسعود نتوانست یا نخواست حزب وحدت را مورد تعقیب قراردهد، ازینرو حزب وحدت به ویژه به ابتکاریکی از فرماندهان به اسم «قاسمی» به زودی قادرگردید که خط تدافعی جدیدی را دروسط خوشحال خان وامتداد آن به سوی سیلو، علی آباد، کارتهٔ سخی تاسیس ودرآن به مدافعه بگذرد. قوتهای مسعود بعد از اشغال قرارگاه حزب وحدت که درآن ذخایرعظیمی اسلحه و مهمات، اسناد سیاسی و تبلیغاتی فراوانی وجود داشت، به سرکوب متباقی نیروهای حزب وحدت که درعمارت های

آکادمی پولیس، پرورشگاه وطن، اطراف افشار و مرکز تعلیمی امنیت دولتی که به جنگ و مقاومت ادامه داده بودند و پوسته ها، داروغه های که در مسیر جاده عمومی (باغ بالا قرغه) که از مدتها قبل در کنترل حزب وحدت بوده و اکمالات و حرکت فرقه جهادی مقیم قرغه را به چالش کشیده بود، پرداخت. به این ترتیب روز اول جنگ به پایان رسید، و در آن شامگاه تیره و تار، هیولای خون آشام جنگ، جهت بلعیدن زندگی و انتقام گیری مکرر از شهروندان افشار به دورا دوران حلقه بست.

**شب دوم و روز دوم جنگ در افشار:** روز اول جنگ با همه مصیبت ها، خونریزی و ویرانگری اش به پایان می رسید، در غروب کناره های آبی آسمان رنگ قرمزی بخود گرفته بود، گویی آسمان از شدت خونریزی در زمین و شهر از شدت سرما و رفتن خورشید ماتم گرفته است. جنگ و درگیری ها از اوایل شب میان نیروهای متخاصم به شدت آغاز یافته بود. اما نیروهای تحت فرمان احمدشاه مسعود و سیاف در شب دوم از دخول به داخل ساحه رهائشی مردم که در افشار هنوز مقاومت ادامه داشت احتراز نموده بودند. از اینرو افشار باز هم یکبار دیگر هدف آتشباری های اسلحه ثقیل قرار گرفته، حجم گسترده آتش های ضربوی شبانه بخصوص از بام آسمایی و از تیغه های (تپه رادار) و از ساحه کمپنی و قرغه در تمام طول شب بر افشار فرود آمد. این آتشباری ها مانند شب قبل جویباری از خون و آتش جاری کرد، تلفات و ویرانی جانگدازی بجا گذاشت، در این شب وضع وحشتناکی پیش آمده بود، شهروندان افشار که تحت آتشباری شدید ثقیله قرار گرفته بودند، خواسته بودند با استفاده از تاریکی های شب از خانه های خود برآمده بهر سو بگریزند، اما هدف آتشباری ها قرار گرفته، دسته دسته در کوچه ها و سرکها کشته شدند. و آنها بیکه در خانه های خود باقی مانده بودند به شدت تلفات دیدند. آتشباری های ثقیل در شب دوم بر افشار، رزمندگان حزب وحدت را نیز در آنجا از پا در انداخت، و آنها در تاریکی های شب ساحه را ترک داده به خوشحال مینه عقب نشینی نمودند، بدین ترتیب اوضاع برای دخول قوت های مهاجم (مسعود و سیاف) به افشار که تعداد شان در حدود دوهزار نفر تخمین زده می شدند، مساعد گردید. در صبحم روز دوم جنگ، نیروهای مهاجم از شرق و غرب در افشار با هم ملاقی و وصل شدند و نیرو های تازه نفس اتحاد اسلامی که در اوایل صبح به جبهه افشار سوق گردیده بودند، در مجموع توان قوت های مهاجم را ارتقا داده بود. در اوایل صبح با فروکش کردن مقاومت حزب وحدت در افشار عملیات تهاجمی نیز بطنی گردیده بود، در این حال دو لشکر خونریز و چپاولگر، مربوط احمدشاه مسعود و سیاف به افشار سر از بر گردیده به بهانه جستجوی افراد حزب وحدت اسلامی به تلاشی اماکن شخصی پرداخته، به دستگیری و توقیف بیگناهان، تجاوز به زنان، چور و چپاول آنجا مبادرت ورزیدند. در این جریان شمار زیادی از ساکنان مظلوم به جرم هزاره و شیعه بودن از دم تیغ

گذشتند. در تصفیۀ افشار بدست مهاجمین (مسعود و سیاف) انتقامجویی های مذهبی و قومی، شوق دست یافتن به غنیمت جنگی از جمله مال و دارایی های شخصی شهروندان، تجاوز به زنان به گسترش ابعاد و شدت فاجعه، قتل عام در آنجا افزوده بود. ساعات اندوهبار مردم افشار فرا رسیده بود، در آنروز مردم حجم فاجعه های هولناک بزرگتر میشد، افشاریان جزالتجا به خداوند، و خواندن اوراد رد بلا چاره ای نداشتند، فاتحین افراد مسعود و سیاف خانه به خانه افشار را مورد پیگرد قرار داده و به کشتار، تاراج و تجاوز پرداخته بودند، ماشین کشتار به حرکت آمده بود، سیلاب و ارخون میریخت، شهروندانی که طی شب ها و روز گذشته به گونه جان به سلامت برده بودند، اینک در حریم خانه و کاشانه شان به بی رحمانه ترین اشکال به قتل رسیدند. در غروب روز دوم ۲۲ دلو سال ۱۳۷۱ خورشیدی که هنوز خونریزی در افشار قطع نگردیده بود، احمدشاه مسعود به حیث فرمانده عمومی عملیات که رهبری جنگ و فتح؟ در افشار با نام او تشخیص یافته است با سیمای فاتحانه و مافوق، همایشی را در هوتل انترکانتیننتل کابل برگزار کرد. در این همایش چهره های سرشناس حکومت اسلامی، برهان الدین ربانی، عبدالرب رسول سیاف، آیت الله محسنی، آیت الله فاضل، ملا فهیم قسیم، رهبری جمیعت اسلامی و شورای نظار، افراد ارشد وزارت دفاع و فرماندهانی که در فتح جنگ افشار نقش آفریده بودند، حضور بهم رسانیده بودند. احمدشاه مسعود پیروزی در افشار را که در اثر تشریک مساعی قوتها بدست آمده بود، در نتیجه قرارگاه حزب وحدت و انسجام مدافعه ای آن در هم کوبیده شده بود، و منطقه افشار که گویا به محل تجمع قوتهای دشمن مبدل گشته، تصفیۀ گردیده و به حریف ضربه کاری وارد آورده بود به همه تیریک گفت. «مسعود» پیروزی در افشار را که ظرفیت حیرت انگیز ستیزه جویی و قتل عام شهروندان بیگناه و پاک گهر را به نمایش گذاشته بود، نشانی از غیرت و شجاعت و مایه فخر خود و همزمان خود دانست. در این همایش به فرمانده سید حسین انوری مربوط تنظیم حرکت اسلامی «تشیع» که متحد مسعود و ربانی در جنگ افشار بود، و او از سوی شهروندان پیرو تشیع نسبت اشتراکش در پیکار افشار که مرگ و تباهی و قتل عام تشیع و هزاره ها را در قبال آورده بود، تحت فشار قرار گرفته بود، به وی وظیفه سپرده شد که به مسئله تبادلۀ اسرا اقدامات به عمل آورد. مسعود هدایت داد یک گارنیزیون نظامی جهت حفظ منطقه افشار بوجود آید، متباقی قوتهای عملیاتی از آنجا خارج گردند. اما اسناد حاکی از آنند که بعد از همایش متذکره، چپاول و تجاوز همچنان در افشار ادامه داشت. شام همانروز این خبر از طریق رادیو کابل نشر گردید: «یک تعداد باند افراد فتنه انگیز و آشوب طلب «مزاری» که در مرکز انستیتوت علوم اجتماعی مستقر بودند،

انستیتوت علوم اجتماعی و منقطه افشار با کمک یک تعداد نیروهای مخلص هزاره ها با شورای نظارپاکسازی شد و قطعات تصفیوی وزارت دفاع به عملیات خود ادامه میدهند».

**خاطره ای از روز سوم جنگ در افشار:** یکی از باشنده های باغ بالا جوانی فرهیخته به نام حمدالله لیسانسه حقوق خاطرات اش را از روز سوم جنگ افشار به نگارنده اینگونه بازگو کرد: « دو روز جنگ تاریخ های ۲۱ و ۲۲ دلو سال ۱۳۷۱ خورشیدی با تمام اضطراب و خطرات آن سپری گردید، روز سوم که صدای دلخراش گلوله ها در ساحة افشار بند آمده بود، خستگی ناشی از تداوم دهشت جنگ چند روزه و اجبار باقی ماندن و پنهان بودن در تهکاوای های خانه، دلتنگی و خستگی تحمل ناپذیری به بار آورده بود، آنروز با چهارتن از جوانان، رفقای محله قدم زنان به ایستگاه باغ بالا، مقابل سرک هوتل انترکانتننتال راه گشودیم، در آنجا مصلحت آن شد به جای گردش در سایه زار کاجستان باغ بالا سری به افشار بزنیم، و از پی آمد های جنگ مطلع گردیم. در مسیر راه افشار از میان کتاره های آهنی درهم شکسته و فروریخته پولیتخنیک و انستیتوت علوم اجتماعی که قرارگاه حزب وحدت در آن قرار داشت، نقش اصابت مرمی های ثقیل، راکت ها خمپاره ها، شکستگی و سوختگی در درودیوارها به مشاهده میرسید، انبوهی از شیشه های شکسته، سنگ و سمنت فروریخته پراکنده بود. موج آتش های ویرانگر بر پیکر عمارت ها و صحن چمن ها فرود آمده، زیبایی های آنان را داغان کرده بود. عبور و مرور تانک ها بروی جاده اسفالت، صیقل سیاه آنرا روئیده و عمر سرکها را به آخر رسانده بود. همه جا انباشته از پوچک های خالی اسلحه خفیه، راکت ها و خول ها خالی برنجی توپ ها و نارنجک (بمب های دستی) ها خالی منفلق شده بود. وقتی به افشار پای نهادیم گویی به شهر ارواح، متروک و مخروبه و هراسناک پا گذاشته ایم، تا چشم کارمی کرد خانه ها و دیوارهای درهم شکسته، راکت خورده، سوخته و ویران جلب نظر میکرد، تقریباً خانه ای نبود که سقف آنرا راکت یا شرانیل توپچی سوراخ نکرده و فرو نریخته بود. در کوچه ها به ویژه حاشیه سایه زار و برف دار آن در حویلی های درودیوار شکسته، لکه ها و داغ های قرمز خون نقش بسته بود. گفתי چند حیوان وحشی، شکاری را دریده و بلعیده بودند. آنگاهیکه به جوار تکیه خانه افشار رسیدیم، گویی به یک مقتل و ذبح گاه غرق تالاب خون پای گذاشته ایم، آنچه در پندارم نمی آمد به وقوع پیوسته بود، از آنروز سالهای زیادی می گذرد، اما چشم دید آنرا مانند کابوس وحشتناک در اعماق جانم رخنه زده است، هرچه میکوشم رها کنم نمی کند، ای کاش آنرا ندیده بودم. در شب های اول و روزتهاجم بر افشار حینیکه ساکنان آنجا تحت ضربات آتش های اسلحه ثقیل قرار گرفته بودند، شماری از آنها با ترک خانه های شان به امید یافتن پناهگاه مصئون تر، به تصور اینکه مهاجمین

همشهری آنها مسلمان و از جمله فرزندان آدم اند و مکانهای مذهبی را مورد تهاجم قرار نمی دهند به « تکیه خانه » افشارپناه برده بودند. اما حینیکه دژخیمان از تجمع شهروندان در آنجا آگاه می شوند، تکیه خانه از زراد خانه آتشی چکاد آسمایی، مربوط احمدشاه مسعود و مواضع آتشی سیاف از کمپنی آماج حملات و آتشباری های شدید قرار می گیرد، و شماری زیادی از پناهجویان، اطفال و زنان، جوانان و مردان در آنجا قربانی می گردند. علاوه از آنکه یک تعداد زیاد اجساد در اوایل صبح به وسیله اقارب شان از آنجا بهرطرف منتقل گردیده بودند، اما ما در بعد از ظهر آن روز اجساد زیادی را در صحن و داخل تکیه خانه دیدیم که با لباسهای آغشته به خون، نیمه سوخته و داغان شده در هر طرف افتاده بودند. صحن و داخل تکیه خانه به یک میدان و قتلگاه مومنان مبدل شده بود، مهاجمین تا توانسته بودند آدم کشته و خون ریخته بودند، جسدخانم جوانی را دیدیم که در یک جویچه افتاده بود، ما بدن نیمه عریان او را با پیراهن پراز لکه های خورش پوشانیدیم. در آنروز هر چند صغیر گلوله ها خاموش گردیده بود، اما وحشت هولناک هنوز در آنجا مستولی بود، فریادرسی نبود که کاری انجام دهد. از یکی از باشندگان های افشار که خود به دنبال فرزند گمشده اش می گشت پرسیدیم، چرا به دفن این شهدا کسی اقدام نمی کند، مرد که مانند یک کالبد نیمه جان بود گفت، یک تعداد زیاد اجساد را گروههای مهاجم از خانه و کوچه ها جمع نموده، میت ها را مانند لاشه ها بر موتوهای لاری بار نموده بهرسو برده در قبرهای دسته جمعی زیر خاک می نمودند، اما یک تعداد را نگذاشتند، یا نخواستند کسی دفن کند، آنها می گفتند بگذار اجساد در همه جا پراکنده باشد تا دیگران ببینند، پند بگیرند، و با ما دیگر نجنگند».

جنايات جنگ در افشارکابل میان جناحهای رقیب مجاهدین، از یکسو ربانی- مسعود و سیاف و از سوی دیگر «مزاری و هیئت رهبری حزب وحدت»، یکی از برهه های تراژیک و فاجعه بار جنگهای کابل است. این جنگ که مولود جنون عظمت طلبی، تعصب و عصبیت های مذهبی و قومی بود، پوتنسیال وحشتناکی را در خونریزی و کشتار هموطنان بیگناه از خود نشان داد. بررسی و تحقیقات مدافعان حقوق بشر نشان میدهد که در جریان جنگ در افشار، محلات مسکونی مردم در مقایسه با قرارگاه حزب وحدت اسلامی که در انستیتوت علوم اجتماعی قرار داشت، هدف آتشباری های بیشتری اسلحه ثقیل، توپچی، راکت و تانک قرار گرفته است. این مسئله نشانگر آنست که انتقامجویی های مذهبی و قومی منبع اصلی عملیات تهاجمی بر افشار بوده، شهروندانی که تعلق جنگی نداشتند، به جرم شیعه بودن و سکونت در یک ساحه شیعه نشین فجیعانه کشتار گردیده اند. عملیات تهاجمی سازمان یافته بر افشار، مورخ ۲۱ و ۲۲ دلو سال ۱۳۷۱ خورشیدی تحول

جدیدی را در شیوه جنگیدن مجاهدین علیه یکدیگر ارائه داد، در این جنگ فاکتورهای مذهبی و نژادی کاملاً مشهود گردید، انتقامجویی ها که در میان گروههای مجاهدین شدت یافته بود به وحشیانه ترین و کم نظیرترین شکل آن به نمایش گذاشته شد. با نگاهی به گزارشات سازمانهای مدافع حقوق بشر جهانی، چشمدیدها و روایاتی کسانی که خود جریان جنگها و کشتارها را در افشار دیده اند، انسان را به واقعات دردناکی مواجه می سازد، شهروندان بیگناه و معصوم در یک جنگ تبهکارانه و انتقام گیری هولناک قربانی گردیدند. هزاران زن و مرد، هزاران فرزند دلبنده و دوشیزه نوباوه، هزاران جوان نورسته در خانه و کاشانه شان در اثر انتقامگیری وحشیانه، یا از اثر آتشباری ها و هجوم ها کشته شده، یا اسیر گرفته شده و مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند، مردان به اردوگاه های کارشاقه و اجباری مربوط سیاف و مسعود شبیه اردوگاه های فاشیسم هتلری به انتظار مرگ فرستاده شدند. به اساس یک گزارش رسمی از این جنگ از جمله «۸۰۰» تن افراد اسیر شده که دارای سنین ۳۵-۱۰ ساله بودند «۷۵۰» آنها در اسارت به قتل رسیده یا مرده اند. در این راپور رقم «۸۰» نفر غیرنظامیان که در کوچه ها و سرکهای افشار کشته شده بودند و چور و چپاول «۵۰۰۰» خانه نیز گزارش داده شده است. گستردگی قتل عام و فجایع انجام شده به وسیله نیروهای مسعود و سیاف و مزاری در افشار کابل که تا سطح یک « ژنوساید » بلند رفته است، متأسفانه آمار دقیقی از قربانیان جنگ در افشار در دست نیست تا میزان باور نکردنی کشتار جمعی در افشار کابل در دو سه روز جنگ ۲۱-۲۲ دلو دانسته شود. اما هرگاه از دیدگاه و منظر نظامی با توجه بر حجم پرکثافت و تبهکارانه آتش های اجرا شده، از سه استقامت در شبها و روز های عملیات بالای افشار که نفوس زیادی را در خود جا داده بود، و هجوم لشکر انتقامجو و چپاولگر به داخل افشار نگاه کنیم، در آن صورت وسعت و کمیت تلفات انسانی دقیق تر نمایان میشود. بررسی های صاحب این قلم نشانگر آنست که حد اقل در این جنگ تبهکارانه، بیش از پنجهزار انسانهای بیگناه قربانی گردیده اند، یعنی با ارقامی که آنرا با پژوهنده دیگران جنیبرسخی ارزگانی ارائه داده است همخوانی دارد. بر علاوه تعداد دوچند دیگر، انسانهای معصوم، زخمی و معلول گردیده اند. مسئله تخطی های صریح حقوق بشری انجام شده در افشار به وسیله جناحهای جنگ، بررسی های ویژه کاملتری را می طلبد که این مختصر توان و استعداد آنرا در خود نمی بیند، مع الوصف در اینجا به عنوان قطره ای از یک دریا، شماری محدود از جنایات مستند و گزارش شده به وسیله نهادهای مدافع حقوق بشر، و محققین ارائه میگردد. شاهدان عینی که شهرت شان ثبت گردیده است درباره سرگذشت های خود به « پروژه عدالت



برای افغانستان» قرارزیرین اظهار کرده اند: شخصی گفته است: «حینیکه منطقه ما تحت آتشباری های شدید توپچی و راکت قرار گرفت، ما با خانواده خود به خانه خشویم که در همان ساحه قرار داشت پناه برده در آنجا پنهان شدیم... مردان مسلح مربوط جمعیت اسلامی که به زبان دری و افراد مربوط سیاف که به زبان پشتو حرف میزدند به چوروچپاول خانه ها پرداخته بودند، من ناگزیر خانواده خود را به جای دیگر فرستادم و دروازه حویلی را باز گذاشتم تا افراد مسلح فکرکنند که خانه را هم سنگران شان خالی کرده اند، و خودم در خانه باقی ماندم. حوالی ساعت یازده قبل از ظهر یکی از فرماندهان اتحاد اسلامی، به نام عزت الله با ده مرد مسلح داخل خانه شدند، آنها مرا بسیارلت و کوب کرده به قرغه انتقال داده، دریک کانتینر که در آن ۶۰ تا ۶۵ نفر دیگری بودند محبوس نمودند. آنها ما را روزانه به کار اجباری، حفر مواضع و خندق ها می بردند، کسانیکه می خواستند آزاد شوند، بایستی مبلغ پنجزار دالر پول رهایی می پرداختند، مبلغی که من هرگز آنرا نداشتم، بالاخره یکی از دوستانم در قرغه پول را پرداخت و مرا آزاد کرد». شاهد دیگر گفته است: «افراد مسلحی که در افشار به تلاشی وجستجوی خانه ها پرداخته بودند، او را دستگیر و به پغمان انتقال داده و در یک کانتینر محبوس نموده، روزانه او را با تعداد ده بیست نفر جهت حفر زیرزمینی ها، مواضع و کار تعمیرات می بردند، او اظهار کرده است که در آنجا کانتینر های زیادی پراز آدم بود، شبانه بعضی آدم ها از کانتینر خارج و به بیرون می بردند، و آنها دوباره بر نمی گشتند، ما صدا های فیر را می شنیدیم که همه کشته و تیرباران می شدند. شمار دیگر در حین حفر خندق و کار اجباری کشته شده، در آنجا زیر خاک میشدند، من بالاخره با پنهان گردیدن در دریا زیر یک پل موفق به فرار گردیده به کویته گریختم». یک خانم اظهار کرده است: «حوالی ساعت های سه بعد از ظهر (۲۲ دلو سال ۱۳۷۱) یک گروه ده پانزده نفری اتحاد اسلامی به بهانه جستجوی افراد حزب وحدت وارد منزل ما گردیده، پسر یازده ساله مرا بازداشت کرده با تهدید به او گفتند که بگو پدرت کجاست، و اسلحه را به سوی او نشانه گرفتند، اما من خود را به پیشروی پسرم انداختم، اما آنها آتش کشودند، گلوله ها به دست و پای پسرم اصابت کرد، و متعاقباً در پنج فیر بعدی کشته شد. بعد نوبت خودش رسیده است، افراد مسلح طوریکه سه نفر او را محکم گرفته اند و به نوبت به او تجاوز نموده اند». شاهد دیگر گفته است: «در روز تهاجم به افشار به وسیله اتحاد اسلامی، بطور ناگهانی دستگیر گردیده و به شدت لت و کوب و بیهوش گردیده است و در جایی افتاده و بعد از بیهوش آمدن به سوی خانه برگشته در مسیر راه اجساد ۳۵-۳۰ نفر را دیده است که در اثنای فرار از افشار کشته شده بودند، او در آن ساحه دو جسد را از چاه بیرون کشیده و یک سرقطع شده را که در لب یک کلکین گذاشته شده بود، دیده است».

شاهد دیگر، یک خانم اعتراف کرده است: «در روز دوم تهاجم افراد مسلح وارد منزل او در افشارگردیده و او را مورد لت و کوب قرار داده به او و خواهرش تجاوز جنسی نمودند، و اشیای قیمتی خانه را با خود بردند. خانمی دیگری گفته است: «وقتی که افشار اشغال گردید، افراد مسلح اتحاد اسلامی ساعات هفت صبح به زور وارد خانه او گردیده، به چهار دوشیزه که در آنجا جمع شده بودند، تجاوز نمودند. علاوه خودش و خواهرش که چهارده ساله بوده نیز مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است». در کتاب آقای صبا ح (از تصرف کابل تا سقوط مزار) درباره جنگ و جنایات انجام شده در افشار آمده است: «جنگ سوم بین قوای مسعود و سیاف از یکطرف و حزب وحدت عبدالعلی مزاری از طرف دیگر، که این جنگ به نام فاجعه افشار نیز یاد میگردد، این جنگ از گردنه باغ بالا آغاز و انستیتوت علوم اجتماعی، اکادمی خاندنوی، پولیتخنیک و مرکز تعلیمی وزارت امنیت دولتی از حزب وحدت به دست اتحاد اسلامی سیاف و شورای نظار مسعود قرار گرفت. بدترین جنایت ها صورت گرفت، افراد غریب و بیچاره هزاره جوقه جوقه تیرباران و اعدام گردیدند، به ناموس آنان تجاوز گردید، تعدادی از زنان هزاره از طرف جنگجویان جانب مقابل به جاهای نامعلوم انتقال داده شده و در منطقه افشار و خوشحال خان به زنان و دختران در مقابل چشم شوهر، پدر و برادرش تجاوز صورت گرفت، اموال و دارایی آنان به تاراج رفت... دوجانب درگیر مسعود و سیاف از یکطرف، حزب وحدت از طرف دیگر چنان جنایت آفریدند که قلم از تحریر آن عاجز است». علی توستلی غزنوی در اثرش درباره جنگهای افشار که خود شاهد صحنه ها بوده است نگاشته است: «فضای سیلو و افشار، تپه رادار غبار آلود و آتش فرا گرفته بود... خدایا چه روز وحشتناک و غم انگیزی بود، مرد و زن و بچه های کوچک سربریده و مغزها پراکنده و دستها قطع شده، زنان و مردان به اسارت گرفته شده به شیون افتادند، ناله های آنها دلخراش و جانگداز بود، که دل هر بشر را که عاطفه دارد می سوزاند. این همه تجاوز و بیرحمی و شقاوت و قساوت قلب اتحاد سیاف و شورای نظار مسعود فراموش نشدنی است». باشند دیگر که در جریان حمله بر افشار، پس جوانی بود، گفته است که با آغاز صبح تعداد زیادی از فامیل ها، از جمله فامیل خودش، شروع به فرار کردند: «وحشتناک بود، راکت ها و انفجارها ادامه داشت... من راکتی را دیدم که خانه همسایه را پراند، پسرش کشته شد و خون از بدنش فوران میزد. من آنرا دیدم... حمله «زمینی» بعد تر آغاز شد... فامیل ما رد شد، زمانیکه میرفتیم، ما اجساد زیادی از کشته شدگان را در سرک دیدیم. زنی از افشار به دیده بان حقوق بشر از چگونگی کشته شدن شوهر و پسرش بدست نیروهای اتحاد در نخستین روز حمله حکایت میکند: «در حالیکه ما

از افشار فراری می کردیم، سه تن از تفنگداران سیاف به خانه ما وارد شدند و بدون به زبان راندن کلمه ای تفنگ های شان را به سوی شوهرم و پسر من نشانه رفته هردو را در مقابل چشمان ما به گلوله بستند... ما به سر خود می زدیم و با گریه خود را بروی اجساد آنان انداختیم، تفنگ بدستان ما را تهدید کردند که اگر از فغان وناله دست نکشیم بالای ما نارنجک انداخته همه ما را نابود خواهند کرد... باشنده هزاره، از افشار که در آن زمان پسری بود، گفت که توسط عساکری که فکر میکند که پشتون - احتمالاً از اتحاد بودند به اسارت درآمده وبه انستیتوت علوم اجتماعی انتقال داده شده بود. وی گفت که در راه اجساد بی حساب غیرنظامیان را دید. « من عده ای از افراد پغمانی (افراد اتحاد) را دیدم که خانه به خانه را می پالیدند. من در خانه خود بودم، این قوماندان حسن یلدار یکجا با هفت یا هشت نفر مسلح به خانه ما آمد... آنان مرا به چنگ انداخته با خود بردند، بسیار ترسیده بودم... در مسیر راه پنجاه تا شصت جسد را روی سرک دیدم، بعضی از آنان تیرباران شده بودند، اعضای بدن عده ای بریده شده بود، خون زیادی بر زمین ریخته بود، صحنه ای تکاندهنده ای بود، در ذهنم حک شده است که چقدر ترسناک بود... بر بعضی از آنان فیر شده بود، من اجساد را دیدم که شکم های شان پاره شده بود، بعضی ها هدف انفجارها و حملات راکتی قرار گرفته سوخته بودند... فکرمی کنم اکثریت شان توسط تفنگداران کشته شده بودند... باشنده دیگری گفت: « به تاریخ ۱۱ فبروری وی شاهد فیر راکت ها از قلّه کوه افشار به سوی جمعیتی از مردم بود که در حال فرار بودند: «جمعیت قلّه کوه را تسخیر کرد، در حدود پنج بعد از ظهر آنان فیر راکت ها را از قلّه کوه به سوی این منطقه آغاز کردند. آنان مردم را در همینجا، درس سرک به قتل میرسانند. مردم با عجله به خارج از افشار فراری کردند. از حام مردم به سوی این سرک بود (سرکی که از سمت شمال جنوب افشار به طرف شرق ادامه دارد). سرک مملو از جمعیتی بود که می خواستند از افشار فرار نمایند... نیروهای مسعود به سوی آنان فیر میکردند. آنان به سوی سرک تیر اندازی داشتند. سه بار این سرک مورد حمله قرار گرفت. هفده نفر کشته شدند. هفده جسد به روی سرک قرار داشتند. ما حساب کردیم. نعش ها در این قسمت سرک افتیده بودند... معلومدار بود که آنان غیرنظامیان بودند. بلی، کاملاً واضح بود: آنان برقع داشتند، اطفال بودند، روشن بود که غیرنظامیان هستند. فاجعه افشار، گوشه های از جنایت حزب وحدت را نیز افشا کرد: یکی از افراد اتحاد اسلامی که در جنگ افشار شرکت داشت، به دیدبان حقوق بشر گفته است، وقتی آنها (انستیتوت علوم اجتماعی) قرارگاه حزب وحدت را اشغال نمودند، آنان چندین زن را در آنجا یافتند که می گفتند توسط افراد حزب وحدت به آنان تجاوز شده است، آنان تعداد زیادی از زنان

زندانی را نیز یافتند. در اتاق دیگر تعدادی از اجساد مردان و (۲۵) زندانی مرد را که به علت شکنجه بیش از حد اعصاب شان را از دست داده بودند یافتند، همه شان بخاطر شکنجه بیش از حد کاملاً دیوانه شده بودند، این شخص اظهار کرده است که نتوانسته بیشتر در آنجا بماند، بخاطر بوی بد به بیرون فرار کرده است». فرنیترپست روز ۱۶ فبروری ۱۹۹۳ - چهار روز بعد از فاجعه افشار گزارش داد: «حدود صد زن در مقابل دفتر سازمان ملل در کابل دست به اعتراض زده و خواستار بازگشت شوهران و برادران زندانی شده شان بودند، در حالیکه تعدادی هم چور و چپاول، تجاوز و قتل های را که در ساحة افشار صورت گرفته، شرح دادند. اعتراض بر این مظالم به دلیلی صورت گرفت که روز پنجشنبه منطقه شیعه نشین را نیروهای اتحاد طرفدار دولت، جناحی که توسط عربستان سعودی حمایت می شود، و نیروهای وزیر دفاع احمدشاه مسعود از نیروهای حزب وحدت دوباره تصرف نمودند. مهاجرینی از منطقه که در مسجدی در ساحة مجاور تایمینی جمع شده بودند، به اساس گزارش شاهدان عینی گفتند که این کشتارها روز پنجشنبه چند ساعت قبل از غروب آفتاب شروع و تا روز بعد ادامه داشت. شهلا یکی از نرس های جوان گفت: «۱۲ تن آنانی بودند، بعضی شان راکت اندازها را روی شان حمل می نمودند، آنان دروازه را شکستاندند و بعداً به خواهرم و من نزدیک شدند، پدرم کوشش کرد که مانع آنها شود، ولی آنان پدرم را زده و شکنجه نمودند، آنان یکی از پاهای پدرم و دو دستش را قطع نمودند. در حویلی یک سگ بسیار کلان متعلق به یکی از قوماندانان بود، یکی از آنان دست های پدرم را به این سگ انداخت». فیروزه، زنی دیگری قرآنی را نشان داد که توسط مرمی پاره شده بود، او گفت که او این قرآن را بروی مهاجمین واز کرده، اما بیهوده بود، گلوی شوهرش بریده شد و سه دخترش هم کشته شدند». سوگبارترین فصل جنایات بشری انجام شده در افشار نه تنها فراموش کردن، بلکه عدم به دادگاه کشاندن متهمان آنست. دولت موجود در افغانستان تحت رهبری حامد کرزی که درستون های اصلی قدرت، متهمین به نقض حقوق بشر را گماشته است. آگاهانه از تمکین به عدالت، و مرحم گذاری بر زخمهای داغدیدگان ابا و ورزیده است. علی الرغم آن صدای داد خواهی جگرسوختگان رساتر و زخم عمیق کشتارهای دسته جمعی در جنگهای افغانستان از جمله در افشار بیشتر نمایان می شود. هردردی برای آدمی زود کهنه می شود، اما قتل پدر و مادر، قتل همسر، فرزندان و عزیزان به وسیله هر کسی که انجام گیرد کهنه نمی شود، همیشه مثل اینست که این حادثه همین امروز اتفاق افتاده است. کسانی که از گرداب کثیف جنگ های کابل «قتل عام

درافشار» جان به سلامت برده یا عزیزی را از دست داده و یا به شکلی از جنگ صدمه دیده، معلول و معیوب گردیده اند، تا اکنون با اندوه جانگداز، مصیبت جنگ را تحمل کرده و شمار زیاد به امراض روحی و روانی مبتلا گردیده، همه خواهان به محاکمه کشاندن متهمان به یک دادگاه عادلانه اند. هیچکس نمی تواند بگوید که کشتن مخالفین جنایت نیست. فاجعه نیست غیرانسانی، غیراخلاقی و غیردینی نیست. وقتی کسی فکر و اخلاق و منطق کشتن مخالف خود را تحت هر بهانه ای قبول میکند و به کشتار دست میزند، در واقع جواز کشتن خود را بدست مخالفین خود صادر میکند. همه دیدند که دو فرمانده معروف ازدوجناح جنگ (احمدشاه مسعود و عبدالعلی مزاری) که درسازماندهی و رهبری جنگها که قتل عام را درقبال آورد، نقش اول را ایفا نمودند، بدست جنگجویان دیگر از قماش خود کشته شدند. تاریخ مسئولان اصلی قتل عام ها درکابل، و از جمله درافشار را با ننگ و خیانت یاد میکند. - کشتار وحشیانه شهروندان مؤمن درافشار یک جنایت بشری و نسل کشی است، بایستی مطابق کنوانسیونهای جنایات نسل کشی مورد داد خواهی قرارگیرد. منشور سازمان ملل متحد به حقوق بشر جنبه جهانی داده است. دولت افغانستان با پذیرفتن آن این مسئله را به رسمیت شناخته است که حقوق بشر مندرج در منشور سازمان ملل موضوعی است که مورد علاقه جامعه بین المللی است، دیگر در حوزه صلاحیت دولت ها نمی گنجد. «عدم مجازات پاداشی است به جنایتکاران و جنایت به سوی جنایت بشر، عدم مجازات جنایتکاران شکست قانون، شکست انسانیت و اخلاق، پشت پا زدن به اصول دین و مذهب است، عدم مجازات، جنایت را سرعت می بخشد و آنرا چند برابر میگرداند». فاجعه افشار که ظرفیت حیرت انگیزی قتل عام، ویرانگری، چپاولگری، تجاوز به عفت، سیطره جویی مذهبی و قوم کشی را از خود نشان داد، کافی است، نفرت از جنگ و جنگسالاران تبهکار را در دل هر انسانی جا دهد. فاجعه افشار برگی از آموختنی های تاریخ است که نباید تکرار گردد. یادآوری و تعظیم به خاطره غم انگیز قربانیان قتل عام درافشار وجیبه ایست که بدوش همه مبارزان راه صلح و ضد جنگ افتاده است. باید آنرا آنگونه که درخورشان شهدای درخون خفته افشار است با به دادگاه کشیدن متهمان آن بسر رساند.

وسلام / جمیل از قندهار

گرفته شده از سایت "سپرغی" منتشره دلو ۱۳۸۶